

جنایت برای ازدواج

زن جوان که شوکه شده بود، مکثی کرد و گفت: راستش خودم بعد از قتل پشیمان شدم و از دیشب عذاب وجدان دارم. مهران به من توجه نمی کرد و زندگی مان سرد بود. او تا دیر وقت سر کار بود و آخر شب خسته به خانه می آمد.

نبود او باعث شد سراغ تلگرام بروم و تنهایی ام را با آن پر کنم. در یک گروه تلگرامی با مردی به نام سهیل آشنا شدم. او برعکس مهران خیلی به من توجه داشت و همیشه پیگیر کارهایم بود. کم کم به او دل بسته شدم و تصمیم گرفتم من از مهران جدا شوم و با هم ازدواج کنیم، اما مهران مخالف طلاق بود. به همین خاطر تنها راهی که برای ما مانده بود، قتل شوهرم بود و این نقشه را اجرا کردیم.

پس از اعترافات زن جوان، کارآگاه او را تحویل مأموران کلانتری داد و راهی خانه سهیل شد و او را دستگیر کرد.



شما خواننده گرامی برای ما بنویسید کارآگاه با اشاره به چه دلایلی متوجه شد مقتول قربانی توطئه همسرش شده است. جواب معما را به شماره ۳۰۰۰۱۱۲۲۴ پیامک کرده و در مسابقه معمای پلیسی شرکت کنید. هر هفته به دو نفر به قید قرعه جایزه پرداخت می شود.

پاسخ معمای پلیسی آخرین شلیک مربی

سروان میری با بررسی ماجرا و کشف سه سرنخ توانست راز این جنایت را فاش کند. اول این که بر اساس گزارش دکتر گلوله از فاصله ای نزدیک شلیک شده بود و مربی مدعی بود با مقتول فاصله زیادی داشت. دوم، قاتل مربی تیراندازی بود و ادعای شلیک ناخواسته و سهیل انگاری دور از واقعیت بود.

سوم این که اگر گلوله از پشت سر به مقتول می خورد، او با صورت روی زمین می افتاد. برخلاف ادعای مربی که می گفت او در حال چیدن قوطی ها بوده، مقتول هنگام شلیک رو به روی او بود.

در مسابقه شماره گذشته ۱۳۰۲ نفر شرکت کردند که ۴۸۸ نفر پاسخ صحیح دادند. از میان پاسخ های صحیح میثم قره از همدان و سعید صیوری از قیامدشت به قید قرعه برنده شده اند.

وحید شکری

دکتر حسینی گوشی تلفن همراه را برداشت و با سروان میری تماس گرفت. بعد از سلام و احوالپرسی از او خواست بعد از کار سری به پزشکی قانونی بزند تا درباره موضوعی با او مشورت کند. کارآگاه حدود ساعت ۲ کارهایش را تمام کرد و راهی سالن تشریح شد. این اولین بار بود که دکتر از او می خواست به آنجا برود و این درخواست بیشتر کنجکاوش کرد. عقربه های ساعت، روی ۳ و ۱۰ دقیقه رسیده بودند که سروان به پزشکی قانونی رسید.

دکتر حسینی بعد از دیدن او خواست به سالن تشریح بروند. جسدی روی میز معاینه بود و پارچه ای سفید روی او کشیده بودند. پارچه را که برداشت، صحنه ای ناراحت کننده مقابل چشمانشان آمد. جسد مردی حدود ۳۰ ساله که روی شکم و پاهایش آثار کبودی دیده می شد. دکتر در حالی که به آثار کبودی اشاره می کرد، گفت: امروز این جسد را برای گواهی فوت به پزشکی قانونی آوردند. حدود ۲۰ ساعتی از مرگش می گذرد. خانواده اش می گفتند که تصادف کرده است. البته ردهای کبودی روی بدنش به خاطر رد شدن چند باره لاستیک است، اما هنگام معاینه متوجه زخمی روی سر شدم که به صورت شیاری است. ضربه ای که به سر وارد شده بود، علت مرگ بوده و به نظر می رسد با جسمی شبیه میله یا چوب زده شده است. به نظر من ماجرا مشکوک است. به همین خاطر گواهی فوت را صادر نکردم.

سروان میری، اطلاعات پرونده را گرفت و سراغ باز پرس ویژه قتل رفت تا مجوز شروع تحقیقات در این پرونده را بگیرد. باز پرس وقتی دلایل کارآگاه را دید با تحقیقات جنایی موافقت کرد.

برای شروع به کلانتری محل حادثه رفت تا با افسر تحقیق آنجا صحبت کند. آن روز غروب افسر جوان کشیک بود و جزئیات حادثه را به یاد داشت: جناب سروان، حدود ساعت ۱۲ شب دیروز بود که از طریق مرکز پیام یک مورد تصادف فوتی به ما اعلام شد. به خاطر این که نزدیک محل حادثه بودم، راهی آنجا شدم. در یک خیابان کم تردد، جسد مردی افتاده بود که با ماشین تصادف کرده بود. راننده بعد از تصادف از محل فرار کرده بود. متأسفانه در

محل تصادف دوربینی نبود که صحنه را ثبت کرده باشد. ساعتی بعد از جنایت، خانواده مرد جوانی به نام مهران به کلانتری آمدند و از ناپدید شدن او خبر دادند. بعد از مشاهده عکس مهران متوجه شدم همان مردی است که در تصادف کشته شده بود. خواستم برای تحویل گرفتن جسد به پزشکی قانونی بروند.

کارآگاه آدرس خانه مهران را گرفت و برای تحقیقات به آنجا رفت. خانه شان فاصله زیادی از کلانتری نداشت. مقابل در پارچه سیاهی نصب کرده بودند و صدای قرآن و شیون وزاری از داخل خانه به گوش می رسید.

سروان خودش را به مرد سیاهپوشی که مقابل در ایستاده بود، معرفی کرد و از او خواست همسر مهران را برای پاسخ دادن به چند سؤال صدا کند. چند دقیقه بعد زن جوانی در حالی که اشک می ریخت مقابل در آمد.

– ببخشید که در این وضعیت مزاحم شدم. برای نوشتن گزارش باید چند سؤال از شما بپرسم.

ما که از دیروز همین طوری داریم سؤال، جواب می دهیم. شما هم بپرسید.

همسر تان در محل تصادف چکار داشت؟

من هم نمی دانم. او کارمند یک شرکت دولتی است و ساعت چهار به خانه آمد. کمی استراحت کرد و حدود ساعت هشت برای رفتن به آرایشگاه از خانه بیرون رفت. چند ساعت طول کشید، اما برگشت. با تلفن همراهش تماس گرفتم که خاموش بود. همراه برادر شوهرم به کلانتری محل رفتیم که گفتند، مهران تصادف کرده است. نمی دانم آن وقت شب در آن کوچه چکار داشت.

– با هم اختلاف داشتید؟

نه. رابطه مان خوب بود. البته اختلاف معمولی در هر زندگی وجود دارد اما جدی نبود.

– پس چرا او را کشتید؟

باور کنید من کسی را نکشتم.

– می دانم اما در قتل مشارکت داشتی. بهتر است تا همدستت فرار نکرده و به در دسری بزرگ تر نیفتاده ای اعتراف کنی.